



تو عاشق مهتاب به شب‌ها بودی  
از جلوه آن هیچ ندیدی سودی  
بیگانه‌ای عشق به خاکستر دل  
آتشکده خاموش و ندارد دودی



## آشنایی با شعرا

این شماره:

محمدرضا خالسی



دکترای فلسفه /

استاد دانشگاه /

نویسنده /

شاعر /

خوشنویس /

نقاش /

عکاس /

مترجم /

نویسنده ۳۰ جلد کتاب

و ۵ جلد کتاب شعر

و نویسنده ۲۰۰ مقاله تحقیقی در مجلات معتبر علمی کشور و جهان

----

در ازل هر چه رنگ آبی بود آمد و جمع گشت با چشمت  
رنگ فیروزه‌ای گرفت خدا گشت او هم سرشت با چشمت  
چشم مستت الست را پر کرده‌ر چه از هر چه هست را پر کرد  
خلق می‌شد هر آنچه آبی بود در شب سرنوشت با چشمت  
می‌گشایی تو چشم و می‌گیرد آسمان رنگ چشمهایت را  
زیر آن آبشار آبی رنگ رود خود را نوشت با چشمت  
با هبوط تو می‌شود آغاز عطر نارنج زارهای بهار  
غرق شیراز می‌شود هر روز سهم اردیبهشت با چشمت  
روی هر گونه‌ات دو گندم زار سهم عصیان آدم و شیطان  
رو به چشمت دو راه بی برگشت می‌رود تا بهشت با چشمت  
جز دو چشم تو هیچ چیزی نیست هیچ چیزی به جز دو چشم تو نیست  
از ازل تا ابد هر آنچه که هست آمد و نیست گشت با چشمت



## مهری عمادی

جایی که گلدانهای اطلسی  
حریص آب‌اند  
و شور شراب و شوق عشق  
چشم براه انگورهای نارس  
باغ

تکرار می‌شوم هر روز در  
آیینہ قدی  
کوتاه نمایید عطشی که  
پشت قطره‌های باران  
خیال چتر را قدم می‌زند  
تکرار می‌شوم  
در تبسم معصومانه ماه  
وقتی که نقره می‌باشد در  
سایه روشن آمدنت  
میدانم  
میدانم  
طلوع خواهی کرد  
پیش از آنکه شب مرا با  
طناب تنهایی به دار آویخته  
باشد

دست و پا گم می‌کنم  
زیر پیراهن شب  
و تکرار می‌شوم  
در خلیج تنهایی  
هراس امواج در فراز و فرود  
زندگی  
آتش به آب می‌زنم  
که باز کند انجماد دستهایت  
را  
برای رسیدن به ساحلی  
که گرم است  
تکرار می‌شوم در مداومت  
عشق

## منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

toloudaily@gmail.com



## مرتضی نیکنامی

مدرک تحصیلی کارشناس

کتاب یک جلد اشعار سپید

دارای چندین مقاله ادبی

دبیر همایش زیتون گیلان

برگزاری چندین همایش شعر و ادب در

گیلان و مازندران

----

وقتی صبح بیدار می‌شوم

به طلوع آفتاب

به شکوفه‌های نگران

درختان زرد آلو

به ماهیان تشنه خزر

به سمورهای گیج

درختان گردو

به تالاب‌های منتظر باران

به آسمان آبی

تاریک از دود و سیاهی

به کودکان صورت چرک

دست سیاه

و به مادران منتظر

من منتظر نیستم

شب شود و ماه

بیاید تا با او درد دل کنم

----

از صندوقچه پدربزرگ، یافتم

دفترچه‌ای

که نوشته بود:

دوستت دارم، گل‌نسا...

دوستت دارم!

لایش، گلی یافتم

که هنوز بوی گل‌نسا می‌داد.

پدربزرگ، تنها بود؛

و یک صندوق،

یک کتابخانه کوچک به یادگار،

عینکی که هنوز خیس بود...



## سیما خادمی



یک سوزن از انبار پر از کاه بیاور  
چشم پر اشک و دل پر آه بیاور

من ماه فرو رفته به چاه شب تارم  
خورشید لب‌ت را به لب چاه بیاور

ای حادثه عشق دلم چشم براه است  
یک قاصدک از یک دل همراه بیاور

منعم نکن از راه خطر خیز سلامت  
یا یک خبر از دام و کمین گاه بیاور

سیمای محبت به چه رنگ است ندیدیم  
تنهاست ستاره خبر از ماه بیاور

یا مال خودت کن دل و یا سینه‌نسوزان  
درمان دلم یک غم جان کاه بیاور

سرباز تو شد قلبم و سرلشکر عشقم  
تاجی به سر این دل بی‌شاه بیاور



## گندم نوروزی

وزید عطر هوس طعم سیب آغازم  
دوباره حافظ مست و خراب شیرازم

ترنج زاده عشقی و فصل گل‌ریزان  
که از غروب نگاهت، قنوت می‌سازم

شبی که خون من آشوب می‌شود، تو  
بمان

اگر که شرط ببندم، دوباره می‌بازم

تو شور مثنوی شاعرانه عشقی  
برقص با نت چشمم، شکوه آوازم!

برقص زاده شهای غربت مجنون  
که با تمام جون‌های تو غزل سازم



## اکبر خسروانی



من از  
فردای تفنگ چوبی بچه‌ها ترس دارم  
دیده‌ام پرندگان را  
که پشت‌بام‌ها را  
بیشتر از آسمان دوست دارند

بهار و دوگنجشک  
روی بند حیات  
آستینی برایشان دست تکان می‌داد  
نگاهی از پنجره روبرو لب‌گزید و پرده را کشید

موج  
ساحل را می‌پوسد و بر می‌گردد  
تو  
طعم کدام بوسه را چشیده‌ای که  
بر نمی‌گردد

انتظار گلوله ایست که  
هرشب شلیک می‌شود به چشمانم  
پوکی وعده‌ها به استخوانم رسیده  
از آمدن می‌گوید ولی  
مرا چون النگو دست می‌اندازد

دلگیر نیستم که  
شناختی مرا  
من همان پروانه‌ای هستم که  
سال‌ها پیش لای دفترت گذاشتی



## محمدرضا براهام

لا به لای خوشه‌های گندم

چرخید چرخید

از سرشاخه‌های بید گذشت

به دشت زد

گلّه را رَم داد

و اسب‌هایی که به رودخانه زدند

ماه را لگدمال کردند!

و چرخید چرخید

به حیاط خانه رسید

دلش خون بود

درخت باغچه را تکانی داد

و روسری دخترک گل‌آزاری شد

پدر اما ساهلاست که مُرده بود

و خداوند قلب را

برای آرامش گلوله آفریده است..